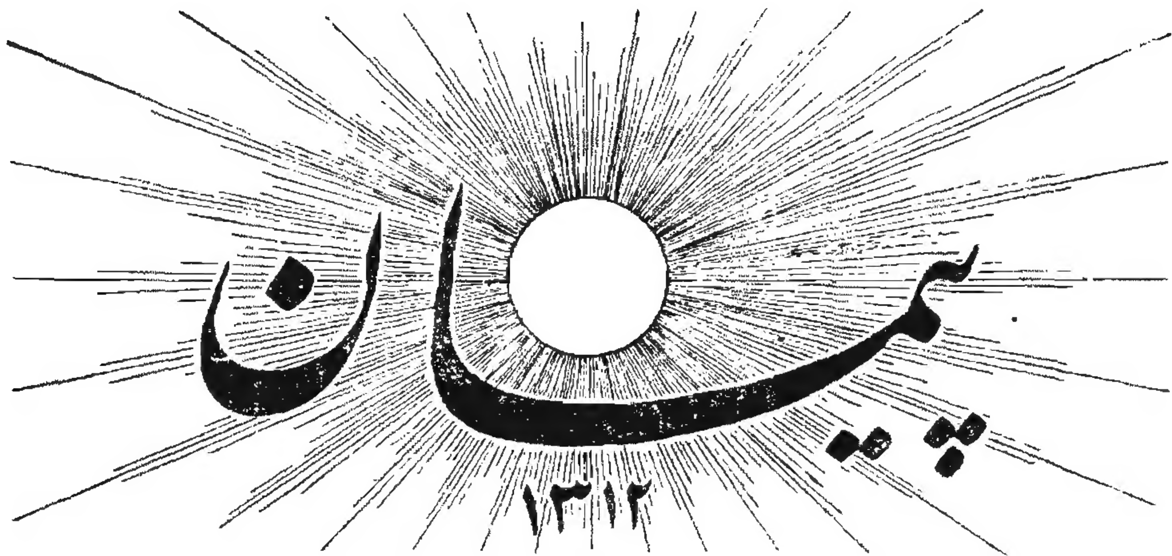

پیمان
پیمان سال یکم
شماره یازدهم



شماره یازدهم　　اردیبهشت ماه ۱۳۱۳　　سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله ماهی دو شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ۶ ماهه ۶ شلنگ

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹۶

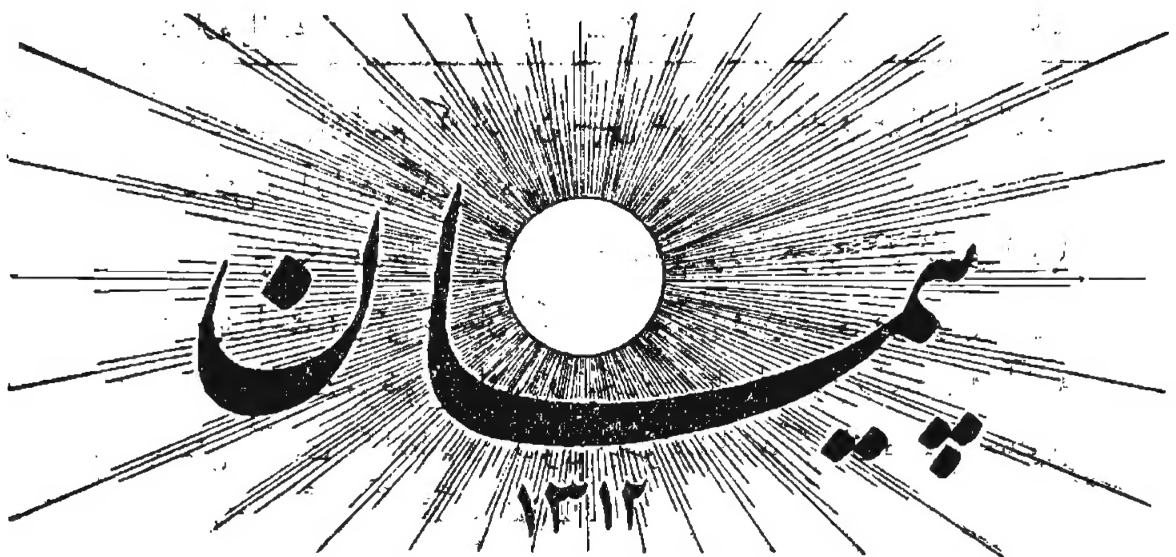
مطبعه مهر

فهرست آنچه چاپ شده

تکفروشی پیمان

تهران کتابخانهای طهران وخاور ومهر
تبریز کتابخانه سروش
رشت تجارتخانه یك کلام
اهواز آقای نقشینه
اردبیل نزد آقای فیضی
رضایه نزد آقای میرمحمدحسین کسرایی

نسخه ای دو ریال (دوقران)



شماره یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۱۳ سال یکم

گزارش شرق و غرب

کنفرانس ابزار جنك

زمستان سپری گردیده بهار رسید. نام بهار در اروپا بایاد جنك و بیم آن توأم است. زیرا چنانکه میدانیم بهار برای آغاز جنك بهتر از دیگر هنگامهاست. چه سرما و یخ پایان رسیده راهها چه درخشکی و چه در دریا باز شده. واز آنسوی تا فرا رسیدن زمستان دیگر مجال بسیاری در پیش است که می توان تا آن هنگام کارهای بسیاری انجام داد. و آنگاه بهار شور انگیز است که هر کسی هر شوری در سر دارد در اینهنگام فزونتر می گردد.

پس چه شگفت است که درسر جنگجویان اروپانیز شور جنك و کشتار بجنبش بیاید و باید تکانی جهان را گرفتار آتش و آهن وزهر سازند؟!

لیکن دراین بهار تا کنون جنبش جنگجویانه‌ای پیدا نیست و بهر

پروردگار امیدواریم که از این سپس هم پیدا نباشد و جهان امسال را بآسایش و آرامش بگـزارد .

چنانکه درجای دیـگری گفته‌ایم بزرگترین گرفتاری اروپا دوچیز است : یکی داستان کینهای جنگی و دیگری موضوع ماشین و بیکاری . درموضوع ماشین و بیکـاری بارها سخن رانده‌ایم و آنچه بایستی گـفت گـفته‌ایم و کنون میخواهیم انـدکی از داستان جنك و کینهای جنـگی گـفتگو نماییم .

مادوست‌میداریم ایرانیان ودیگر شرقیان کارهای اروپاو گزارش آن سرزمین را بـدانسان کـه هست بشناسند و بپایه وبنیاد گفتـگوهای آنان پی برده به بیرون فریبندهٔ گفتار ها و کردار های آنـان بسنده نه نمایند واینست که این عنوانهارا درپیمان پیشرآورده در پیرامون آنها سخن میرانیم .

درداستان جنك وموضوع کاستن از ابزار جنك (خلع سلاح) که پیاپی آژانسها خبر های آن را بما می‌رسانند ما شرقیان‌را می بینیم کـه بدر یافتن و دانستن چگونگی موضوع علاقه نشان ندادهٔ وباآنکه این موضوع ارتباط به شرق نیز دارد شرکت در گفتگو نکرده باین اندازهٔ بسندهٔ می‌نمایند که‌خبرهای آژانسهارا در روزنامها چاپ کردهٔ یا دراینجا وآنجا باز گویند بی‌آنکه پروای پایان کار را داشته باشند (۱)

در جنك سال ۱۹۱٤ دیدیم کـه براشفتـگی اروپا شرق را نیز براشفته می‌سازد . راست است که امروز جنگی در میان نیست ومادست

(۱) دوست دانشمندما آقای یاسمی مقاله ای درمجله گرامی مهـر در این باره نوشتند که ما امیدوار بودیم یگانه مقاله نباشد . ولی تا کنـون نگارش دیگری از ایشان ندیده ایم وچشم براه انتظار می باشیم .

ازدور برآتش میداریم ولی خردمند آنکسی است که چاره گرفتاریهارا پیش از گرفتار شدن بیاندیشد . چنانکه اروپاییان در این موضوع جنبش وتلاش دارند شرقیان‌هم باید جنبش وتلاش نمایند · اینجااز آن‌جایهاییست که باید شرق و غرب همدست باشند ·

بتیاره‌ای کـه هرگاه رویداد خواه نا خواه دامن مارا هم خواهد گرفت چرا درگـفتکو ازآن و درچاره جوییهایی که می‌شود شرکت ننماییم ؟ !

باری چنانکـه میدانیم موضوع کاستن از ابزار جنك چند سال است که در میان است و تاکنون مکرر پیشنهادهایی ازاین دولت‌وازآن دولت شده که هرکدام مدتی زمینه گفتکو بوده و ازمیان رفته. بتازگی هم دولت انکلیس پیشنهادی داده که روزنامهای ایران‌هم متن‌آنرا چاپ نمودند . وچون‌ازچند هفته‌پیش انتانی ادن معاون وزارت‌خارجه‌انکلستان سفرهایی بپایتختها می کرد چنین وانمودند که این سفرهانیز بجهت‌آن پیشنهاد بوده و مقصود آنست که‌معاون‌وزارت‌خارجه‌انکلیس آنچه‌توضیح دادنی است درزمینهٔ پیشنهاد بوزرای‌خارجه دولتهاداده وآنان را باعقیدهٔ دولت انکلیس همداستان گرداند.

ما ازاینکه‌دولتهای اروپاازجنك‌بیزاری جسته صلح دوستی مینمایند شادمانیم واگرهم‌در باکدلی بسیاری ازآن دولتها شك‌داشته واین‌داستان را از ایشان‌جز نمایش روسازانه ندانیم‌باز شادمانیم که این چنین‌روسازی را می‌نمایند . چیزیکه هست میخواهیم بدانیم‌آیا از کوششهایی که‌امروز بکـار می‌رود چه نتیجه بدست خواهد آمد؟

ماهرچه می‌اندیشیم جزاین نتیجه نمیکیریم که این کوششها پاك بیهوده و بیجاست . زیرا چنانکه میدانیم در اینچندسال هنوز سخنهایکی

نشده و پیمانی درمیانه بسته نگردیده بلکه چنانکه گفتیم پیاپی پیشنهادها کرده شده وهریکی پس‌از گردشهایی از میان رفته . حال آینده‌هم آن خواهد بود که حال گذشته بوده .

ولی ما ازاین ایراد چشم پوشیده چنین می‌انگاریم که‌سخنها همه یکی گردیده و پیمانی نیز بسته شده که همه‌دولتها آن را امضا کرده‌اند. لیکن‌می پرسیم که اگر جنگی برخاست و یکی از دولتها پیمان خود را شکست آیاچه سزایی باوداده خواهد شد و سزا دهنده که خواهد بود؟..

مثلا فرض کنیم همه دولتها از شرق تا غرب دراین‌باره همداستان شدند که‌آیروپلانهای بمب‌انداز و گازهای آدمکش که‌دولتهاامروزدارند همه را نابود گردانند که دیگرهم نسازند و درجنگهایی که ازاین سپس روی میدهدهجوم برشهرها وآبادیها غدغن باشد وبدینسان پیمانی بسته شده همگی آن‌را امضا کردند . ولی ناگهانی جنگ برخاسته باز دولتها دو دسته شده در برابر یکدیگر صف کشیدند و ناگهان یکسو پیمان شکنی کرده درهمان گرماگرم جنگ آیروپلانها برای هجوم هوایی ساخته بکار انداخت و به‌شهرهای دشمن هجوم برده بمب‌اندازی کرد و گازهای‌آدم خفه کن فرستاد آیاتکلیف این پیمان شکنی چه‌خواهد بود ؟ !

شایدبگویید که‌دولتهای کناره‌جوی(بیطرف) که درجنگ‌شرکت نکرده‌اند بران پیمان شکنی اعتراض‌می کنند . می گوییم : درآن گیر ودار دولت کناره جو کجاست ؟ ! بااین دسته‌بندیهایی که امروز میان دولتهاست کدام‌یکی است که درآنهنگام پاك بیطرف باشدوبتواند اعتراض بنماید ؟ ! وانگاه چنین اعتراض را کرده بگیریم آیا ازاعتراض‌چه نتیجه

در دست خواهد بود ؟! گیرم که باعتراض بسنده نکرده بلشکر کشی هم پرداختند آیا جز سختی کار جنك چه نتیجه در دست خواهد بود ؟ !

این مثل بسیار بجاست که می گویند قفل برای درستکاران است نه برای دزدان باینمعنی قفلی را که بردر اطاقی بزنی اگر مرددرستکاری بانخانه درآمد و بجلو آن قفل رسید می داند که خداوند خانه رضایت بکشادن در آن اطاق ندارد و اینست که از جلو قفل باز میگردد . ولی اگر دزدی بآنخانه درآمد و بجلو آن قفل رسید چون او پروای رضایت خداوند خانه را ندارد قفل راهم می شکند .

پیمانهای دولتهای اروپا نیز تا هنگامی ارج دارد که جنك ودشمنی برنخاسته باشد . پس از برخاستن جنك چه ارجی برای آنهامیتوان پنداشت؟ بویژه در نزد پیروان ماکیاولی که درسیاست وجنك هر گونه نامردی وپلیدی را روا می شمارند ؟ !

این سخن گواه بسیار معتبری از تاریخ خود اروپا دارد . زیرا پیش از جنك بزرگ سال ۱۹۱٤ که انجمن صلحی بخواهش نیقولای دوم تزار روس درشهر لاهه برپا بود دولتها پیمانهایی باهم بسته ازجمله گازهای زهردار را برخود غدغن کردند و یکی از دولتهایی که آن پیمان را امضاء کرددولت آلمان بود . با اینهمه درجنك بزرگ گذشته آلمانیان دست بدامن گازهای خفه کن زدندو کردند آنچه که شنیده‌ایم ومیدانیم و هیچگونه اثری بران پیمان بار نشد .

آیا با اینحال چه‌اعتمادی بر پیمانی خواهد بود که اکنون‌دوباره بسته‌شود؟!

فرض کنیم که از گفتکوهای بی پایان امروزی نتیجه بدست آمده

پیمانی میانه دولتها در زمینه نابود کردن برخی ابزارهای جنگی بسته شد. ناگزیر یکی از آن ابزارها گازهای زهردار خواهد بود که ساختن و بکار بردن انرا غدغن خواهند ساخت. با اینهمه آیا کدام دولتی خواهد بود که باعتماد چنین پیمانی از ساختن گازهای زهردار خود داری کند؟! بی شك هر یکی در پیش خود از دیگران بیمناك بوده در نهان بساختن آن گازها خواهد پرداخت. خواهید گفت: اگر پیمانی بسته شد تفتیشهایی هم قرار می دهند که هیچ دولتی درنهان از ابزار های غدغن شده نسازد و نداشته باشد وچنانکه امروز ها گفتگو درمیانست ضمانتهایی می اندیشند که دولتی تخلف نتواند. می گوییم: انچه هرگز بجایی نرسد چنین تفتیشها وضمانتهاست. وانگاه مگرساختن آن ابزار ها در همان هنگام جنگ کار دشواری خواهد بود؟! آیا در آنهنگام هم تفتیش و ضمان درکار است؟!

داستان انجمن ژنو (جامعه ملل) و پیش آمد جنگ ژاپون وهمچنین بما نشان داد که پیمانهایی که دولتهای اروپا می بندند ونویدهایی که میدهند بهنگام کار بآسانی آنرا فراموش میسازند: آیا در این موضوع چه اختصاصی درکار است که نتیجهٔ دیگری درمیان باشد؟!

اینست آنچه که ما درباره این موضوع می دانیم و ازاینجاست که گفتگوها و کوششهایی که باین نام می شود پاك بیهوده می شماریم. اما اینکه از کدام راه برای جلوگیری از جنگ کوشیده شود آن را در یکرشته گفتارهای دیگری خواهیم سرود.



من چه میگویم؟..

-۳-

بزرگترین گمراهی که آدمیان دچار آن می‌گردند بت‌پرستی است .

این پتیاره بجامه‌های گوناگونی درمیاید واز هر راه نهان و باریکی گذرمیکند .

شرق میهن خدا شناسی و پاکدامنی است . ازمیانه آفریقا گرفته تاآخرآسیا در سایه رواج‌اسلام شرقیان بخداشناسی آشنایند . اینان بآسانی می‌توانند در یك شاهراهی گرد آمده دست بهم داده راه زندگی بپویند و از آن دشمنیها و کینه توزیها که میانه‌غربیان است برکنار وآسوده باشند .

ولی باید ازیکسوی پراکندگی از میان مسلمانان برخیزد و آن راههای جدا جدایی که راهزنان دراین شاهراه باز کرده‌اند همه بسته شود .

همگی آن گردند که خدا خواسته . همگی آن باشند که مسلمانان نخستین بودند .

از سوی دیگر آن شرقیانی که پای‌بند پندارهایی گردیده از این شاهراه برکناراند آنان نیز براه درایند .

بزرگترین گمراهی که آدمیان دچارآن میگردندبت‌پرستی

است . این پتیاره بجامه‌های گوناگونی در می‌آید و ازهرراه‌نهان و باریکی گذر میکند .

جز خدا کسی یا چیزی را دست در آفرینش گیتی پنداشتن جز خدا از بهر کسی یاچیزی یارایی در کارهای جهان انگاشتن جز خدا بکسی یاچیزی گردن فروآوردن میانه خود وخدا کسی یا چیزی را میانجی ساختن ـ همه اینها بت پرستی است و برخدا انباز شناختن است .

پیغمبران‌همه با این پتیاره جنگیده‌اند وبنیاد هردینی‌دشمنی با بت پرستی بوده . بویژه اسلام که از هر راه با آن پتیاره جنگیده و بکندن بنیاد آن کوشیده و بجهانیان درس خدا شناسی و پاکدامنی داده .

ولی دیری نگذشته که بت پرستانی از میان مسلمانان سر درآورده از راه باطنیگری و صوفیگری و دیگر راهها بت پرستی را میانه مسلمانان رواج داده اند . شده آنچه شده که اکنون بیشتر مسلمانان هر گروهی از راه دیگری آلوده بت پرستی می‌باشند .

این باکه توان گفت که کسانی نام مسلمانی دارند و علی آن بندهٔ برگزیدهٔ خدا آن مردی که پیشانیش از سجده در پیش خدا پینه بسته بود بخدایی می‌پرستند . ؟!

باکه توان‌گفت که کسانی از مسلمانان هرمرد بیکاره و بیهوده‌ای رابنام «مرشد» و «پیر» و اینگونه نامها ازصف بندگان در برده جایگاه دیگری برایش می‌پندارند ؟!

این کی می‌توان برتافت که مردیکه بارها در زندان خوابیده

وبپایی از ترس دشمنان ازشهری بشهری گریخته و گردن بهر کس و ناکسی فرود آورده بیشرمانه دم از خدایی می‌زند و گروهی هم اورا می‌پذیرند ؟!

کی می‌توان برتافت که مرد بی‌دانش و هنری که‌جزخوردن و خوابیدن و کامگزاردن و در شهرهای شرق و غرب گردیدن کاری ندارد گروهی او وخاندانش‌را دست اندرکارهای‌خدایی‌می‌دانند و مزد دسترنج خودرا در دامن او می‌ریزند ؟ !

چگونه می‌توان شکیبا بود که هرمردکی که برخاسته چند شعری بهم می‌بافد و چندسخن بیهوده‌ای بهم می‌تند بیخردانی از دین و خدا بریده دنبال اورا می‌گیرند ؟ !

شگفتی کار اینان است که دم از خدایی یا پیوستگی بخدا می‌زنند ولی خود گرسنه‌اند و روزی ازدست بندگان میخورند !

امام علی‌بن‌ابیطالب نخستین کسی بود که بر پیغمبر اسلام گرویده از بت پرستی بیزاری جست . درجنگها نیز همیشه شمشیر او بکردن بت پرستان فرود می‌آمد . بدا بیشرمی کسانی که او را مایه بت پرستی خود ساخته اند !

کسانی که اورا بخدایی می‌ستایند زشت‌ترین‌ستم‌را براوروامیدارند و خود بزرگترین دشمنان‌آن امامند که اگر در زمان‌اومیزیستند آنان را می‌کشت بدانسان که سك هار را می‌کشند !

این بیشرمان امام‌را دستاویزکار خود ساخته‌اند واورا «خدا» یا «دست اندر کارهای خدا» از بهرآن می‌خوانند که راه خدایی را بروی خود باز دارند و مردم را فریب داده دارایی ایشان را از دستشان بربایند .

تفو براین بی شرمان تفو !

ببین تفاوت از کجا تا کجاست : پیغمبران که برگزیدگان خدا و آورنده پیغام او هستند و رنجها در راه رستگاری جهانیان کشیده و جانبازیها کرده‌اند هریکی از آنان « بندگی » را مایه سرفرازی خود می‌شمارد. ولی این نادانان بی‌ارج که جز مفتخوری و یاوه بافی هنری ندارند هریکی برای خود جایگاه دیگری جز جایگاه بندگی می‌پندارد !

پیغمبر اسلام آن پاکمرد بزرگوار که جهان را از گمراهی رهانیده بشاهراه رستگاری بازآورد و آیین پاك او در ترازوی سود و زیان جهان برهمه قانونهای گیتی فزونی دارد خودرا جز یکتن آدمی همچون‌دیگرآدمیان نمی‌ستاید(۱) وهمیشه خودرا «بنده» خدا می‌خواند . ولی منصور حلاج که جز یاوه درایی کاری نکرده(۲) و ماندگان او که در هرزمانی بوده‌اند بندگی‌را برخودنه‌پسندیده دم از خدایی یا پیوستگی بخدا زده‌اند .

آری آنان راهنمایان بودند و اینان راهزنانند . از راهنمایان جز راستی بر نمیخیزد و از راهزنان جز دروغ برنمی‌آید .

اینان بی‌آزرمانی‌اند که تن بکار و کوشش نداده برای‌روزی خودچشم‌بدست این‌وآن‌می‌دوزند وساده دلان را فریب‌داده بگمراهی می‌اندازند و دارایی آنان را از دستشان می‌ربایند !

اینان آن جولاهکانی‌اند که در مزبله‌ها جاگزیده تور می‌تنند

(۱) قل انما انابشرمثلکم یوحی الی. سبحانك هل کنت الا بشرا رسولا
(۲) تبارك ذوالنور الشعشعانی الذی یلمع بعد شعشعته .

تاشکار مگس وپشه کنند وخون آنهارا بمکند آن کیشها که ازخود درآورده مایه مردم فریبی ساخته‌اند سست‌تر وبیهوده‌تر از تارهایی است که جولاهکان می‌تنند هم آن کسانی که فریب اینان‌را خورده پای بند گفتهای ایشان می‌گردند زبونتر وبی ارجتر از مگس و پشه می‌باشند!

اینان دزدانی اند که شعبده‌هم دارند و دزدی را باشعبده توأم می‌سازند!

ایناند که پندارهای فرومایه خودرا پندارهایی که جز کج اندیشی و کودنی ریشه‌ای ندارد وجز ازسرسامزدگی میوه‌ای نمیدهد با سخنان گرانمایه پیغمبران و پاکمردان بهم در می‌آمیزند و زهررا با درمان رویهم ریخته بخورد مردم می‌دهند!

ایناند که چشمه پاکیزه وگوارای دین را تیره وگل‌آلود گردانیده مردم رااز آن روگردان و گریزان می‌سازند.

دین اگر بسادگی وپاکی‌خود باشد کسی‌ازاو رونمیگرداند مگر بسیار کودن و بیخردباشد. آنکه امروز بیدینی بیرق برافراشته نتیجه کار این پست نهادان است که دین‌را آلوده و چرکین ساخته واز رونق برانداخته‌اند.

دین را اگر آفتاب بگوییم پیرایههایی که برآن افزوده شده ابرهای تیره است که جلوان راگرفته مردم‌را از روشنایی‌وگرمی آفتاب بی بهره میسازد.

دین برای مردم مایه ستوده خویی و نکوکرداری است و اینکه بیشتر دینداران را بدخو و نکوهیده کردار می‌بینیم ازاینجاست

که کسانی دین را با پندارهای بی‌پایه خود که جز مایه گمراهی و کج فهمی نمی‌تواند بود درهم امیخته اند و چنانکه گفتیم دین را اگر درمان بخوانیم این پندارها بجای زهریست که بران افزوده شده.

باید مردانکی نمود و این لکه‌های ننك را از دامن دین بسترد. باید ان پست نهادانی را که مایه پراکندهٔ دینی مسلمانان اند خوار داشت و بکندن ریشه انان کوشید.

سپاس مرخدایرا که در این سالها از فزونی و نیروی انان کاسته و جز اندکی باز نمانده. ولی هرچه ماندهٔ جز گزند وزیان نیست که باید بنیادشان برانداخت. باید بنیاد انان را برانداخت و درفش پاکدینی برافراشته گرد ان درفش در برابر غرب ایستادگی کرد و شرق را از اسیب ان اسوده نگاهداشت!

اینست ارزوهای من اینست انچه که من میخواهم اینست انچه سراسر شرقیان را بان میخوانم.

* * *

گفتم: شرقیان که از شاهراه اسلام بیرونند باید باین راه باز آیند. دینهایی که در شرق رواج دارد زردشتیگری وجهودی گری و مسیحیگری است.

این دینها هریکی بنام پیغمبریست. ولی اززردشت و موسی جز نام‌نشانی باز نمانده و دینهای ایشان از بنیاد بر افتاده واز میان رفته.

اوستا که بنام زردشت خوانده می‌شود دردرستی آن‌سخنهاست و چون قرنها زبان بزبان می‌گردیده کسی چه‌داند که چه دستهایی

درآن برده شده. هم کسانی که خودرا زردشتی می‌خوانند ما بدیده می‌بینیم که آتش را می‌پرستند واز خداشناسی که بنیاد دین‌زردشت بوده سخت دورند.

توریت را سالها پس از موسی نگاشته‌اند و از خواندنش پیداست که چه افسانهای بیخردانه را دربر دارد. هم گروهی که دم از پیروی موسی می زنند همه می‌دانند که در چه گمراهیها سرگردانند!

امامسیح او در جوانی برخاست وجز زمان اندکی باپیغمبری نگزاشت کتابی‌هم ازو باز نماند. چهارانجیل که در دست ماست هریکی مدتها پس‌از زمان او نگارش یافته.

هرگز نمی‌توان باور کرد که مسیح خودرا «پسرخدا» خوانده. از پیغمبری که براه نمودن بر خاسته چنین سخنی چه سزا است؟!

چگونه می‌توان پذیرفت که کسی که میخورد و می‌خوابد و سراپا نیاز است پیوستگی بخدا پیدا کند؟! خرد چنین سخنی‌را چگونه برمی‌تابد؟! مسیح را خدا یا پسرخدا ستودن بایگانه‌پرستی چگونه‌می‌سازد؟! چگونه می‌توان گفت: «یکی است وسه‌تاست»؟!

این پاکمرد جوان که سراپا نیکی و پاکی بود مردم را به نیکی و پاکی میخواند کسانی دل بدو داده سردرپی او نهادند وبشاگردیش برخاستند. همانا اینان درمهراو راه گزافه‌پیموده‌اند بویژه آنگاه که اورا ازدست داده‌اند. وچون اورا یگانه برگزیده خدا می‌انگاشته‌اند «پسرخدا» نام داده‌اند. سپس کسانی چنانکه شیوه

بدآموزان و مردم فریبان است این‌رانام گرفته وآن‌را مایه فریفتن وگمراه کردن مردم ساخته‌اند .

همه این دینها بنیادشان با اسلام یکی است و همه‌آنها برای رهایی‌مردم از بت‌پرستی بوده . ولی اسلام پس‌از همهٔ آنها برخاسته و با بت‌پرستی بیش‌از آنها جنگیده و برهمهٔ آنها برتری دارد. اگر کسانی براستی در پی دین می‌باشند هرگز نباید ایستادگی‌در برابر این دین پاك نمایند .

یکی ازفزونیهای اسلام است که کتابی ازخود پیغمبر آن در دست هست و اینست که بنیاد آن همیشه استوار و برپاست . اینست که بدعتهایی که دراین دین پیدا می‌شود بآسانی ازمیان برمیخیزد و باسانی بنیاد راستین‌آن دوباره برپا می‌شود . هم ازاینجاست که این دین جاویدان است .

کسانی که از زردشتیان و جهودیان و مسیحیان دردین کهنهٔ خود باز مانده‌اند خرد ازکار آنان سخت بیزاراست و خود بدان می‌ماند که چراغی‌را که‌درشب تاریکی‌می‌افروزند وپیرامون‌آن گرد می‌آیند کسانی پس‌از دمیدن آفتاب نیز از گرد چراغ برنخیزند و آن‌را خاموش نسازند .

دین دریافت و دانش آدمی است . آیا در دریافت و دانش هم‌می‌توان دربند کینهای نژادی بود؟ ! آیاچه‌سودی می‌توان‌برداشت از دینی که بنیاد آن چنین‌پندار های بیخردانه باشد ؟ !

کارهای اروپا بچه می ماند؟

مقاله های آقای کسروی را که درجواب خانم‌سیاح در سه شماره پیمان می نوشتند خوانده نکـته ای بخاطرم رسید که آرزو کردم برای چاپ درمجله بنکارم :

حکایت دجال و خر او معروف است . نـگارنده‌از کتابها اطلاع ندارم و نمیدانم علماء در این موضوع چه نوشته اند . ولی در افواه مشهور است که دجال در نواحی اصفهان در یکی از چاهها محبوس است . و چون دائماً آرزوی خروج از چاه را دارد که سوار خر خود گردیده دور جهان را بگردد و آشوب بر پا سازد اینست که هر شب زحمت کشیده پالان‌خررا بازرسی کرده پارگیهای آنرا میدوزد باین‌عزم که بامداد علی‌الطلیعه سوارشده راه مقصود پیش گیرد. ولی بامداد که بیدار میشود پالان را می بیند که پاره تر ازدیروز وپریروز گردیده. از اینجاست که دجال دران چاه هست تا موقعیکه خدا بخواهد .

کار های دنیا امروز بحال‌آن پالان می ماند . در اروپاهرسالی هزار ها بلکه دههزارهارمان اخلاقی چاپ میکنند . صد هزار ها بلکه ملیونها فیلمهای اخلاقی نشان میدهند . صد ها کتاب درفلسفه اخلاقی و در تربیت تالیف می نمایند . درهر مملکتی‌صدها معلم اخلاق وجود دارد که در مدارس تدریس علم اخلاق می کـنند. بااین همه حال فساد اخلاق اروپا آنست که خبرهای آن را هر روز در آژانسها میخوانیم. معلوم است که هرچه زیادترمی کوشند اخلاق زیادتر خراب می شود.

نیز اروپاییان راه آهن اختراع کرده اند برای اقتصاد دروقت. اتومبیل اختراع کرده اند برای سرعت سیر واقتصاد دروقت. آیروپلان همچنان تلگراف و تلفون همچنان ماشینهای پارچه بافی وماشینهای زراعت و آبیاری و ماشینهای صناعتی همچنان ـ همه اینها برای اقتصاد در وقت و برای تقلیل زحمت مردم است . با اینهمه ایشان چندان گرفتار ضیق وقت هستند که بقول خودشان مجال سلام کردن ندارند وانبوه اهالی اروپا برای معاش خود تنها روزانه هفده و هجده ساعت دوندگی و کوشش می نمایند . نمیدانم برای چیست که از هر کار نتیجه معکوس برمیدارند .

در اینجا مثل دیگری بخاطرم رسید نا گفته نگذارم :آنحکایت معروف است که لری از دیه بشهر آمده منارهای بلند را دیده بحیرت افتاد و درآنموقع که متحیرانه تماشای مناری می کرد رندی حال اورا فهمیده بیچاره را فریفته قدری تخم گزر(۱) باو فروخت باسم اینکه آنهارا در دیه بکارد و منار از آنها بروید . لره تخم را کاشته مدتها در انتظار نمو کردن منار گذرانیده چون بیش از چند دسته سبزی نمو نکرد بدست و پا افتاده بکندن اطراف آنها پرداخت و همینکه چشمش بگزرها افتاد که رو بطرف زمین نمو کرده از شادی فریاد زد: «منار روییده اما وارونه روییده».

در بارهٔ کار های امروزی دنیا هم که سعیها و کوشش ها نتیجه معکوس می دهد باید گفت :«منار روییده اما وارونه روییده».

تبریز اسفند ۱۳۱۲ — خ - د

(۱) هویج

روزها از کجا آغاز شود؟

از همانجایکه خدا آغاز نمود!

برتری دو تاریخ قمری وشمسی را از یکدیگر باید ازخودآن دو ترازوی تاریخ ماه و سال بدست آورد و ازآنجائیکه هریك برای تعیین یك تاریخ بخصوص بکار میرود یکی درآغاز و انجام هرماه و دیگری در گردش فصول نمیتوان هیچ یك را بر تراز دیگری دانست و باید گفت گردش آفتاب (یا زمین را) مبدء پیدایش فصول وسال شمسی باید گرفت و روشن است که تاریخ باستان ایران ازهر تاریخ صحیح تر و اساسی تر است و گردش ماه رابرای مبدء ومقطع(آغاز و انجام) هرماه شمسی و یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیت الناس. و اما آغاز روز را ازطلوع خورشید باید گرفت و انجامش رابه‌غروب آفتاب نه‌ازغروب چنانکه پیشینیان گرفتند و نه ازظهر چنانکه غربیان کنند و روز را دو نیمه و شب را بدوبخش نمایند و موضوع تفاوت را برهر تقدیر نتوان اصلاح کرد.بنابراین چه سندی برای آغاز روز ازهمان ترتیب آفرینش بهتر و محکمتر است؟ واما شب باید گفت که پس‌از گذشتن هرروز شب بدو پیوند و وابسته‌است وآیه ولااللیل‌سابق النهار و قضیه مقابله نور و ظلمت که تقابل عدم و ملکه است حاکم‌و گواه است .

قم - سیدعلی‌اکبر برقعی

ترازوی شرق و غرب

این نام را یکی از دوستان پیمان پدید آورده و خود او درستودن آن چنین می گوید :

« ترازوی شرق و غرب ترازوئیست که بسیاری ازایرانیان بویژه هوا- داران غرب و اروپا رفتگان همیشه آنرا با خود دارند و سر هر گفتگویی یا بهنگام هر پیش آمدی آنرا بیرون آورده شرق را در یك کفه وغرب را در کفه دیگری گزارده بسنجش می پردازند و از شگفتیهاست که در همهٔ سنجشهایی که کرده می‌شود همیشه کفه غرب سنگین و کفه شرق سبك در - می آید . »

این سخن اگرچه شوخی آمیز است ولی مطلب بسیار راست ودرستی را نشان میدهد . امروز این عادت را بسیاری از شرقیان دارند که سر هر موضوعی پای شرق وغرب را بمیان کشیده وسنجشی میانه آن با این کرده بیدرنگ غرب را برشرق برتری می‌دهند .

این عادت نکوهیده است که دوست ما آنرا « ترازوی شرق وغرب» مینامد وما هم از نامگزاری او پیروی می نماییم .

چنانکه می دانیم در پانزده سال پیش چند تن ازاروپا خواهان ایران در یکی از پایتخت های اروپا روزنامه چاپ می کردند و شاید نخست آنان بودند که این ترازو را بکار برده و باعث رواج آن گردیدند .

اینان درروزنامهٔ خودهرچه‌افسانهٔ پوسیده‌و کهنه‌است‌دریکسوی بنام‌شرق‌وهرچه دانش و راستی است در سوی دیگر بنام غرب نگاشته از این سنجش خاینانه چندان بخود می بالیدند که تو گویی زادگان غربند و بهنر های پدران خود می بالند .

مثلا موضوع « گردش زمین » را که آخرین نتیجه کاوشهای علمی شرق و غرب است بحساب اروپا در یك کفه ترازو نهاده افسانه « گاو - ماهی » را که در دو هزار سال پیش در جهان معروف بوده چه شرق و چه غرب در آن شرکت داشته اند بحساب شرق در کفه دیگر می - گزاردند . نیز شنای ستاره های گردنده و ایستنده را در فضا که پیش از هر کسی درچند صد سال پیش عبدالرحمن صوفی دانسته است بنام اروپاییان درکفه غرب گزارده افلاك فرضی بطلیموس یونانی و افسانهایی را که ازآن برخاسته بنام مسلمانان در کفه شرق می نهادند . بدینسان خاینانه ترازو را بکار انداخته همیشه کفه شرق و ایرانرا سبك می گردانیدند.

سپس ترازو بدست بسیارکسان افتاده که نه تنها جوانان اروپا رفته

ناآزموده بسیاری از پیران کهن سال نیز همیشه آنرا در دست دارند و پیاپی سنجش شرق و غرب می کنند. در یك انجمنی سخن ازهرموضوعی که پیش بیاید تا گهان ترازو بکارافتاده کفه شرق بالا رفته کفه غرب پایین خواهد آمد.

سخنهایی که در انجمنها و بزمها گفته می‌شود و در جایی نوشته نشده از میان میرود بماند من نمونهایی برای شما از روزنامها و کتابها می آورم.

آقای مدیر دیشب تلفونی منزل یکی از دولتمندان کرده و نو کر ناشناخته جواب درشتی داده. اینست که آقای مدیر قلم بدست گرفته سر مقاله می نویسد: «در ممالك متمدنه هر کسی ادب دارد. بخصوص در گفتگو با تلفون که چون طرف را نمی شناسند حتی‌المقدور مراعات ادب ونزاکت می نمایند. ولی در ایران ادب حکم عنقا را پیدا کرده ...»

جوانی سالها در اروپا بسر داده و چون بایران بازگشته دریکی‌از روزنامها شرح مسافرت خود را می نویسد: «در اروپا مردم هوشیار اند و در میدان تنازع بقا دقیقه اهمال روا نمی دارند. یکی ازملیونر های معروف پسرش با من رفاقت داشت پدرش او را مجبور ساخته بود که شوفری کرده خرج خود را تامین کند. ولی در ایران شتر مآبی دولتمندان را نمیگزارد که پسران خودرا بکسب وکار مجبور نمایند...»

مردی با زن‌خود نساخته و او را طلاق داده و در یکی از روزنامها داستان خود را می نویسد: «در ملل راقیه زن و مرد تا یکسال معاشرت ننمایند و اخلاق همدیگر را نه پسندند ازدواج نمی کنند و اینست که اساس عائله در اروپا مستحکم است. ولی در ایران موهومات پرستی مانع ازآنست که زن ومرد قبلا با یکدیگر معاشرت نمایند...»

آقای اروپا رفته در یکی از روزنامها مقاله در «تعلیم و تربیت» نوشته در باره تربیت اطفال غرب چنین می‌نگارد:

«در اروپا و آمریکا تا زن و مرد پس اندازی نکنند و اندوخته در بانك برای تامین آتیه اطفال خود تهیه ننمایند اقدام بازدواج نمی کنند. این فقط در ایران است که دست خالی ازدواج کرده اطفال کور و کچل بیرون می ریزند...»

مردی مدتها در امریکا بسر داده و چون برگشته بصدد افتاده که «تمدن امریکا» را که «عالیترین تمدن» است در ایران نشر بدهد و کتابچه

ای از مطالب خود چاپ کرده از جمله می گوید : « در ایران جوان های سی ساله‌کار نمی کنند و بیکار و بیعار خیابان گردی می نمایند ولی من در امریکا با چشم خود می‌دیدم که بچه های پنج ساله توزیع جراید می کنند . از اینجاست که هر امریکایی چون بزرگ می‌شود راه زندگی‌را بهترمی شناسد و در اندك زمانی ثروت می اندوزد ... »

جوانی مقالـه نوشته از جلو افتادن اروپا و از عقب ماندن ایران سخن می راند .

از جمله می گوید : « در ایران یك نصف جامعه بیکار و عاطل است تا زنهای ما نیز مثل مرد هاکار نکنند و مغازه و ادارات را اشغال ننمایند ما بپایه اروپا نخواهیم رسید ... »

از اینگونه نوشتها در روزنامها و مجله ها و کتابها چندان فراوانست اگر گرد آورده شود کتابی بزرگ خواهد شد .

آن داستان معروفست که صوفی ستایش « بایزید » بسطامی را میکرد از جمله می گفت : چون روز قیامت‌می‌شود واعمال مردم را می کشند اعمال بایزید را در یك کفه ترازو نهاده اعمال ثقلین (جن و انس) را در کفه دیگر آن می گزارند و اعمال او سنگینتر در مـی آید . دانایی که در آن انجمن بود و گوش بگفتگو می‌داد چون سخن باینجا رسید خندیده گفت : «چه ترازوی معیوبی » !

کنون ما هم باید بترازوی شرق و غرب خندیده بگوییم : « چه ترازوی معیوبی ! » چه ترازویی که سنگینی ها در آن سبك است و سبکیها در آن سنگین !

گفته ایم و دو باره می گوییم : بدا حال گروهی که قفل بدهان نا - دانان خود نزنند ! بدا زبونی مردمی که فرومایگانی از ایشان بهوا خواهی بیگانگان برخیزند ودر این باره از دروغ بافی هم باز نایستند !

این سخنانی که درستایش غرب و برتری آن بر شرق گفته می شود بسیاری ازآنها دروغ است که هرگز بنیادی ندارد . پاره ای نیز اگر راست است خود عیب اروپاست نه نیکی او .

آیا آن اندازه آزمندی و تنگدیدگی که توانگران ملیوندار پسران

خودرا بشوفری برانگیزند دلیل نیکی یك گروهی است ؟!

آیا آمیزش یکزن و یکمرد پیش اززناشویی در سراسر مدت یکسال (اگر راست باشد) دلیل آزمودگی یکمردم است یا نشان بی‌غیرتی آنان ؟!

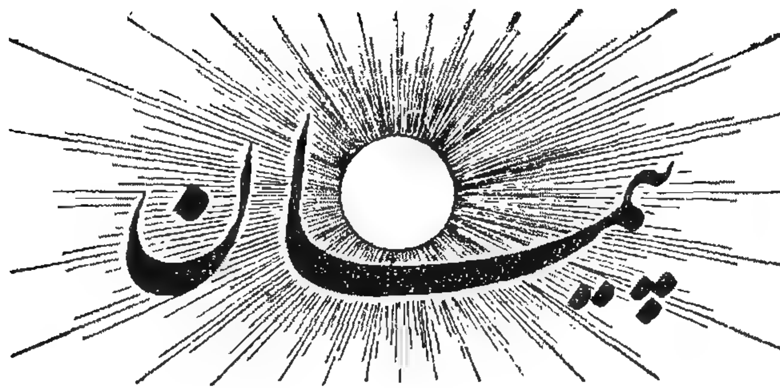
آیا کار کردن بچهای پنجساله (اگر راست باشد) دلیل سختی زندگانی یکمردم و خود عیب آنان میباشد یا گواه کوشش وغیرت ایشان ؟!

آیاکارکردن زنان در مغازه ها و اداره ها دلیل نابسامانی کارهای یك کشوری ونشان کار ندانی سر رشته داران آن کشور است یا برهان بهتری و برتری مردم آنجا ؟!

آیا پس اندازکردن هر زن و مرد اروپایی پیش از زناشویی و داشتن اعتبار برای تربیت بچگان که تا آن اعتبار را تهیه نکنند بزناشویی برنمیخیزند دروغ شاخدار نیست ؟! اگر این سخن درست است پس آن همه خاندانهای بچه‌دار گرسنه که در هر کشوری با ملیونها شمرده می‌شود از کجا پیدا شده ؟! پس سیصد هزار بچه وبلکرد در یك‌شهر نیویورك نتیجه کدام ـ زناشوییهای بی پس انداز است ؟!

ما در باره این نادانیها این زبونیها این پست‌نهادیها هرچه‌بگوییم کم گفته ایم . گروهی که بیگانگان را با آن دیده دیده و بخودشان با این چشم بنگرند آن گروه ارج و بهای خودرا از دست داده اند . راست است که این سخنان ازآن یکمشت نادانان نا آزموده بیخرد است ! ولی برای چیست که خردمندان قفل بردهان آنان نمیزنند ؟!

تا سی سال پیش ایران گرفتار پست نهادانی بود که چند روزی به عربستان رفته و بازگشته یکعمرستایش آنجارا می‌کردندوهمه چیز ایران درنزد آنان بی ارج وبها بود کنون هم گرفتار این پست نهادان است که ستایش اروپا را پیشه خود ساخته اند . پس کی این کشور از این گرفتاریها رها خواهد بود ؟!



سکه شناسی

—۲—

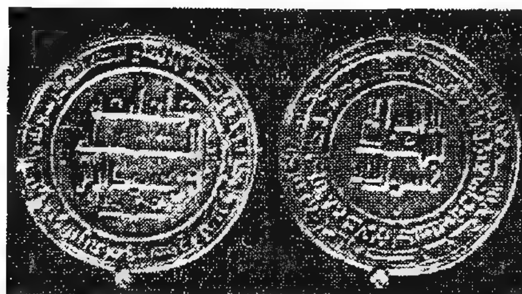
در اسلام بدعتی زشت تر و پر گزند تر از بدعت باطنیگری پدید نیامده و گزندی را که باطنیان باسلام رسانیده‌اند هیچ‌دشمن دیگری نرسانیده .

ما با تاریخچه پیدایش این بدعت کار نداریم : آنچه باید بگوییم این است که این کیش پلید گزند بسیاری بایران رسانیده و رواج آن در ایران لکه ننگی بر دامن مسلمانی ایرانیان بوده و آنچه این لکه را پاك کرده اینست که خود ایرانیان همیشه از باطنیان که در میانشان بودند بیزاری جسته از آنان دشمنی دریغ نمی ساختند . چنانکه لشکر کشیهای پادشاهان بر سر الموت و دیگر دزهای باطنیان معروف است .

گویا نخستین کسانیکه باطنیگری را در ایران آشکار ساخته‌اند خاندان کنکریان باشند که در تارم بنیاد فرمانروایی نهاده بودند. (۱) ما داستان ایشانرا دانسته و از باطنیگری برخی پادشاهان ایشان آگاهی داشتیم . ولی از اینکه آنان آشکار و بی پرده سکه بآیین باطنیگری زده اند

(۱) بخش یکم از شهریاران گمنام .

آگاه نبودیم تا این سکه را بدست آوردیم .



رویه یکم : — میانه : لااله‌الاالله محمد رسول‌الله . حاشیه یکم : بسم‌الله ضرب هذا الدرهم بسلاسلاباد (۱) سنة ثلاث و اربعین و ثلثماة . حاشیه دوم: محمد علی‌الحسن‌الحسین علی محمد جعفر اسمعیل محمد .

رویه دوم : — میانه : علی خلیفةالله و هسودان‌بن‌محمد . حاشیه : انما ولیکم‌الله و رسوله والذین آمنو الذین یقیمون‌الصلوة و یوتون‌الزکوة و هم راکعون .

ما از دیلمان در جای دیگر سخن رانده ایم . آنچه در اینجا باید گفت اینست که این مردم پیش از اسلام جز راهزنی وتاخت وتاراج کاری نداشتند و بیشتر زمانها نافرمانی بر پادشاهان می نمودند واین بود که سخت بد نام و بی آبرو بودند .

ولی پس‌ازدرآمدن تازیان بایران چون در پناه کوه و جنکل‌خود سیصد سال در برابر تازیان ایستادگی کرده قهرمانیها نمودند سپس‌هم بهواداری علویان برخاسته را برهنمایی آنان بمیانه مسلمانان درآمدند و پادشاهان بسیار بنامی از ایشان برخاست از اینجا نام زشتشان نیك گردید و درتاریخهاآنان‌را به‌نیکی ستودند .

(۱) این کلمه درست خوانده نمیشود شاید نام دیگری باشد .

با اینهمه پوشیده نباید داشت که ایران زیانهایی از جانب آنان برده و گزندهای بسیاری از نادانی و بی فهمی ایشان دیده. یکی از آن گزندها همین داستان باطنیگری است که می بینیم نخست کنکریان که خاندانی از دیلمیان بودند در ایران آشکار ساختند. سپس هم کانون این کیش زشت دیلمستان بوده است.

کسانیکه میخواهند از نادانی و بی فهمی دیلمان آگاهی یابند داستان خود کنکریان و ستمکاریهای آنان را بخوانند (۱). بویژه زشتکاریها و نامردیهای وهسودان پسر محمد که این سکه بنام اوست بهترین نمونه نادانی و نافهمی ایشان است.

اینخاندان که در تارم بنیاد فرمانروایی نهاده سپس هم آذربایگان و ارمنستان و آران از یکسو و بزنگان و ابهر تا نزدیکی قزوین از سوی دیگر دست یافتند چون با خاندان بویه که شیعی بودند دشمنی پیدا کرده و از خلیفه بغداد نیز که اختیارش بدست بویهیان بود روگردان بودند از اینجا از سنی گری و شیعیگری هر دو رو گردان شده باطنیگری را که آئین خلفای فاطمی مصر بود دستاویز کرده سکه بنام آن آیین زده اند. ازاینجا می توان دانست که دین در دست ایشان بازیچه چه غرضهای شومی بوده است.

---

(۱) ابن مسکویه که همزمان ایشان بوده داستان وهسودان و پدر و برادرزادگان او را بتفصیل نگاشته. در فارسی نیز بهترین شرح را در باره ایشان کتاب شهریاران گمنام (بخش یکم) دارد. این وهسودان دو برادر زاده خود را که درآذربایجان فرمانروائی داشتند بجان یکدیگر انداخته فتنهای بسیار میانه ایشان بشورانید و سرانجام ایشان‌را بنام میهمانی بتارم خوانده هردورا بکشت. مادر ایشان را هم نابود ساخت.

روز های هفته

۲

۳ - یکشنبه دوشنبه سه شنبه تا آخر

پس از آنکه معنی «شنبه» را گفتیم معنی های یکشنبه ودوشنبه و سه شنبه و چهار شنبه و پنجشنبه بخودی خود پیداست.

چون جهودان و مسیحیان تنها بروز شنبه توجه داشته و آن را روز برگزیده ای می گرفتند و دیگر روز ها عادی بوده ازاینجابرای روز های دیگر نامی نداده اند. ولی گاهی که ناگزیر می شده اند نام این روزهارا بپوند باین بسنده می کرده‌اند که‌آنهارا بنسبت نزدیکی و دوریشان از شنبه بشمارش درآورند. (۱)

شاید اصل کلمه یکشنبه «یك پس از شنبه بوده» که سپس «یك از شنبه» گردیده سپس هم «یکشنبه» شده. بهر حال این ترتیب هم از جهودان است و از زبان ایشان بوده که بزبانهای دیگری رسیده است. چنانکه ما گذشته ازفارسی زبانهای عربی واسوری و ارمنی رانیزسراغ داریم که روزهای هفته‌رابااین ترتیب‌می شمارند (۲)

ولی در زبانهای اروپایی هرروزی برای خود نام جدایی دارد. گویا گروهی از مردم باستان که کیش ستاره‌پرستی داشته اند روز هارا میانه هفت‌ستاره گردنده بخش کرده‌هرروزی راخاص یکی‌ازآنهادانسته وبنام او نامیده اند واز ایشان است که نامهای‌هفتگانه‌هفت روزهفته‌بزبانهای

---

(۱) در انجیل متی که‌میخواهد نام یکشنبه را ببرد آن را «روز نخستین هفته» میخواند. ازاینجاپیداست که تاآن زمان‌این‌روزها نامی نداشته‌است.

(۲) در عربی : الاحد الاثنین الاربعاء الخمیس الجمعة السبت .

اروپایی درآمده، ما برای نمونه بیاد کردن نامهای زبان فرانسه بسنده‌می کنیم:

دوشنبه	Lundi	روز ماه
سه‌شنبه	Mardi	روز بهرام (مریخ)
چهارشنبه	Mercredi	روز تیر (عطارد)
پنجشنبه	Jeudi	روز برجیس (مشتری)
آدینه	Vendredi	روز ناهید (زهره)

شنبه نیز بنام کیوان (زحل) بوده که سپس تغییر داده Samedi گفته‌اند و نوشتیم که معنی آن « روز سبت » است. یکشنبه‌را بعلتی که خواهیم نوشت Dimanche می گویند بمعنی روز خدا. (۱)

بمناسبت گفتگو باید این نکته را هم باز نمود که مسیحیان چون می پندارند مسیح در روز یکشنبه از میان مردگان برخاسته باسمان بالا رفت از اینجا آن روز را « کوریاکی » می خوانند که معنی آن بیونانی « خدایی » می باشد. بعبارت دیگر این روز را از آن خدا دانسته بنام او میخوانند. این کلمه بزبان ارمنی هم درآمده که ارمنیان بجای یکشنبه « کیراکی » یا « گوراگی » بکار می برند. نیز آرانیان (مردم آران ـ آن بخشی از قفقاز که امروز بنام آذربایجان خوانده می شود) که دین مسیحی داشته ولی زبانشان شاخه‌ای از فارسی بوده آن کلمه را در زبان خود داشته‌اند.

استخری داستانی می نویسد که در زمان او در بیرون بردع (کرسی باستان آران) یکشنبه بازاری برپا می شده و نام آن « گراگی بازار » بوده. (۲)

---

(۱) بقرینه زبان انگلیسی اصل نام این روز «روز آفتاب» بوده.

(۲) استخری پنداشته که «کیراکی» نام جایگاه آن بازار بوده ولی این پندار بی بنیاد است. در این باره شرحی نیز در دفتر نخستین « نامهای شهرها و دیهها » چاپ یافته خوانندگان اگر خواستار تفصیل باشند آنجا رجوع کنند.

نیز لاهیجان که دسته ای از آرانیان باستان می باشند و هنوززبان خود را نگاهداشته اند روز های هفته را بدینسان می شمارند : شمبی گراگی دوشمبی سه شمبی چار شمبی و پنجشمبی آرنه (آدینه) . این دلیل دیگر بر آنست که کلمه « گراگی» در نزد آرانیان هم معروف بوده و بجای نام یکشنبه بکارمیرفته .

گویا از آرانیان بوده که این کلمه باذربایجان رسیده . شاید در آذری که زبان باستان آن سر زمین است هم بجای یکشنبه « گراگی » میگفته اند . زیرا ما نشان ان را در نامهای آبادیهامی یابیم . ازجمله جایی در چند فرسخی تبریز بنام « گرگی بازار» معروفست که کسانی کلمه را ترکی پنداشته « قارقا بازار»میخوانند .

٤ - آدینه بچه معنی است؟

در باره روز جمعه و اینکه اورا در فارسی «آدینه» میخوانند در فرهنگ ناصری می نویسد که ایرانیان آنرا « شش شنبه» می نامیدند ولی چون اسلام بر ایران چیرگی یافت و تازیان جمعه را «یوم‌الزینة» می نامیدند در پارسی نیز ازریشه«آدین» که بمعنی زینت است نام«آدینه» را درست کردند.

این گفته‌چنانکه آقای روایی هم نگاشته‌اند دور از قاعده‌نیست ولی دلیلی تا دردست نباشد تنها به پندار وانگار بسنده نمیتوان کرد . اینست که ماازخوانندگان پیمان‌خواستاریم که اگر دلیلی در این باره دارند یا کاهیهای دیگری‌دست یافته اند برای چاپ شدن درپیمان بنگارند.

کتابها

رساله دفاع از امراض تناسلی

در این باره که ما میخواهیم در پیمان از جز از کتابهای سودمند نام نبریم گاهی بیم آن میکردیم که از آنگونه کتابها بیش از چند جلد بدست نیاورده از مقصودیکه در این باره داریم باز مانیم.

ولی خورسندیم که آن بیم ما بیجا بوده و کتابهای سودمند یکی پس از دیگری بدست ما میرسد.

این مثل معروف است که آب چون بحوض خالی میآید صدای بسیار بلندی دارد و هرچه حوض پرترشود ازصدای آب خواهد کاست.

کنون ما آن مثل را در زمینه کتاب نویسی نمایان می یابیم. از یکسوی کسانی بیمایه هریکی کتاب بیهوده‌ای‌را عنوان کرده آن هیاهوها را برمی انگیزند. از سوی دیگر دانشمندان بخاموشی گراییده اگرهم گاهی از خاموشی درآمده کتابی مینویسند کتابهاشان چندان گمنام و بیصداست که کسی تا بصدد جستجو نباشد آگاهی از آنها نمی یابد.

یکی از آن کتابهای سودمند ولی گمنام و بیصداست کتابیکه در بالا نامش بردیم ومیخواهیم در اینجاسخن از آن برانیم.

این کتاب که آقای دکتر یحیی خان پویا تألیف نموده چنانکه از نامش پیداست درباره «امراض تناسلی» است و باهمه کوچکی اثر بسیار سودمندی میباشد.

امراض تناسلی که ما آنرا دردهای ناپاك مینامیم و تاکنون بارها از آن سخن رانده‌ایم در ایران بیش ازاندازه تصور انتشار یافته واینست که بسیاری از اطبای دانشمند توجه بآن پیدا نموده‌اند و کتابها در موضوع آن مینگارند.

اگر خبرهایی که اطباء درباره انتشار این امراض در ایران می نگارند راست باشد (و بی شك راست است) بی پرده باید گفت که آینده ایران سخت تاریك و بیمناك است .

در همین کتاب دکتر پویا شرحهایی هست که آدمی ازخواندن آن موی بر تنش راست می ایستد و چندان بیمناك میشود که میخواهد از هر کسی چه دوروچه نزدیك پرهیز کرده از آمیزش خودداری نماید.

نوکر ودایه و تیغ سلمانی و شاخ حجامت وقلم آبله کوبی و چپق و سیگار و سوزن آنژکسیون و آب دهان کسیکه بهنگام گفتگو از دهانش می پرد چوب مسواك و شیپور و بوسه ــ همه اینها وسیله سرایت هستند ودکتر پویا ازهریکی داستانی نقل می نماید.

دکتر نکوهش مینماید که کسانی نوکر میگیرند بی آنکه اورا نزد طبیب فرستاده بدانند آیامبتلا بمرض مسری هست یانیست و اینست که گاهی بوسیله نوکر امراض سفلیس وسوزاك در خانوادهشیوع میبابد.

میگوییم : تنها نوکر نیست . ما در زندگانی روزانه خودبکسان بسیاری حاجت داریم : از نوکر وکلفت و دایه وکارگر و دوست و خویشاوند و میهمان و صد کس دیگر . آیا شدنی است که مادرمورد هر یکی از اینها معاینه وآزمایش را شرط آمیزش سازیم ؟! گیرم که در باره نوکر و کلفت و دایه و کارگر و مانند آن احتیاط نموده آزمایش را شرط نمودیم آیا خویشاوندان که بخانه آدمی می آیند و همینکه از در میرسند پیش ازهمه بسراغ این بچه و آن کودك میروند و از لب و دهان هر یکی بوسه ها بر میدارند در باره اینان چه راه احتیاطی پیش خواهیم گرفت؟! گیرم که از بوسیدن لب ودهان جلوگیری

کردیم آیا از راه دیگری سرایت مرض نخواهد بود؟! آیا در باره قهوه خانه ها و آشپز خانها و مهمانخانه ها وحمام هاکه کسی را بی نیازی از آنها نیست چه تدبیری خواهیم اندیشید؟!

وانگاه بگفته خود دکتر در جای دیگر کتاب سفلیس که ناپاکتر از همه آن درد هاست در آغاز پیدایش خود در تنی این حال را دارد که نشانی در بیرون ندارد ولی سرایت بدیگران میتواند نمود. با اینحال آیا بمعاینه وآزمایش طبیب چه اطمینانی در کار خواهد بود؟!

دریغا که مردم بدینسان گرفتار شده اندوزندگی تابااین اندازه سختی رسیده و کسی در اندیشه چاره نمیباشد!

این کتابها که اطباء تألیف وچاپ مینمایند باری این نتیجه رادارد که مردم ازسختی کار آگاه بوده تاآنجا که میتوانند خودرا از گرفتاری نگاه بدارند.

ولی آیا در دیهها و شهر های کوچك که نه طبیب پیداست ونه مردم کتابی میخوانند که آگاهی ازچگونگی این امراض یابند وازاینسوی این درد های ناپاك بآنجاها نرسیده وزنان ومردان راآلوده ساخته چه راه چاره ای در پیش است؟!

در جاییکه در پایتخت با بودن صد ها طبیب و با آگاهیهایی که مردم از چگونگی امراض دارند و راه پرهیز ازآن را کم و بیش میشناسند سختی کار اینست که میبینیم و پیاپی داستانهای دلگداز ازخانوادهها میشنویم آیا در شهر های دیگر و در روستاها که این امراض در انجاها نیز بفراوانی انتشاریافته حال خاندانهاچیست؟!

دلگداز تر از همه آنکه انتشار این دردها پیاپی بیشتر میگردد.

زیرا روزی نیست که کسان تازه ای دچار نکردند و بر مبتلایان پیشین ملحق نشوند . در حالیکه کمتر کسی از مبتلایان پیشین است که معالجه نموده بهبودی یابد . آیا با این فزونی روز افزون این دردهای ناپاك تکلیف این کشور چه خواهد بود ؟!

نه تنها کامکزاریها و آمیزشها و امد و شد هاست که کسانی را مبتلا نموده بر شماره ناپاکان میافزاید . بچکانی که در خاندانهازاییده میشوند بسیاری از آنان - اگر نکوییم بیشتر ایشان - در نتیجه ناخوش بودن پدر و مادر ناخوش زاییده میشوند وازهمان روز نخست که باباین جهان میگزارند از شمار ناپاکان ومبتلایان‌میباشند .

مانمیخواهیم بکوییم باعث این گرفتاریها چه کسانی میباشند . هم نمیخواهیم آنچه راکه وظیفه طبیبان است ما بعهده بگیریم . مقصود ماازاین سخنان دوچیز است : یکی اینکه ازطبیبانیکه زحمت کشیدهتالیفهایی در این زمینه مینمایند قدر شناسی نماییم . دوم آنکه مردم را بخواندن آن کتابهابرانکیزیم . چون‌چاره دیکری ازدست ما بر نمیآید باری‌ازاین اندازه خود داری ننماییم .

این کتاب آقای دکتر پویا بسیار سود مند است و بکفته یکی‌از مؤلفان این مزیت را بر دیکر کتابهای تالیف شده درایموضوع دارد که دانشمندانه تالیف یافته‌است .

مزیت دیکرآن اینکه بقیمت بسیار ارزانی (یکریال) فروخته میشود و از اینجا پیداست که مؤلف دانشمندآن‌هیچکونه قصدی جز نیکی بمردم‌نداشته‌است .

باید همه کسانیکه اینکـونه تالیفها مینمایند این نکته را رعایت

کنند که قیمت را هر چه ارزانتر بسازند که خریدن وخواندن آن در دسترس هر کس باشد .

نزد ما یکی از نیکوکاریهاست که کسانی از اینگونه کتابها بنگارند و چاپ نمایند واین نیکوکاری ارجمند تر است هنگامیکه قیمت ارزانی برای فروش آنها قرار دهند.

سامرا - سرمن را

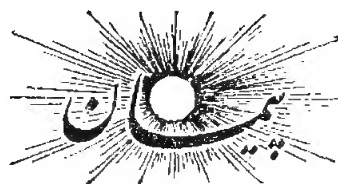
شهر معروف عراق را میدانیم که گاهی « سامرا » خوانده گاهی « سرمن را » مینامند : در شعر های عربی هر دو درآمده .

این دونام ازجهت معنی در زبان عربی ضد یکدیگر است . بدینسان که یکمی بمعنی «اندوهناک کرد بیننده را » دومی بمعنی « شاد گردید بیننده » می باشد به بینیم این نامهای ضد هم از کجا پیدا شده ؟

در معجم‌البلدان می نویسد : نام نخستین شهر « سرمن را » بود . چون ویرانی یافت « سامرا » خواندند . ولی این سخن پاک بیجاست . زیرا نام سامرا همیشه بر آن‌شهر گفته می شده .

بلکه راستی اینست که این شهر از آبادیهای باستان عراق است که در زمان پادشاهی ساسانیان برپا بوده و نام آن در کتابهای رومی « ساماارا » برده می شود . تازیان آن کلمه را « سامرا » گردانیده اند و چون معتصم خلیفه عباسی آنجا را بزرگتر گردانیده لشگرگاه و نشیمن خود ساخت و نام او شهرت یافت از روی معنایی که کلمه « سامرا » در زبان عربی داشت کسانی از آن فال بد می‌زدند و این بود که آن را تغییر داده « سرمن‌را »میگفتند.

پس اصل نام « سامرا » می باشد و « سرمن را » نامیست که سپس بروی آن نهاده اند برعکس آنچه در معجم نگاشته .



پیام به همشهریان گرامی

اخیرا آقای میرزا شمس الدین واعظ عزیمت تبریز نموده . این واعظ دانشمند را اهالی خراسان و گیلان و تهران بخوبی میشناسند . ولی چون به تبریز اول سفری است که کرده اند میخواهم همشهریان گرامی قدر این دانشمند جوان را شناخته آنچه در خور میهمان نوازی خودشان وشایسته شأن چنین میهمان گرانمایه است دریغ ندارند .

برادران همشهریان آقای میرزا شمس الدین دانشمندیست که علوم دینی اسلامی را آن علومی که بسی گرانمایه است ودارندگان آن بسی کمیاب میباشند با علوم جهانی امروزی در یکجا اندوخته واعظیست که با همه جوانی کوششهای فراوان در راه بیداری مسلمانان بکاربرده خدایش برگزیده که دل بینا وزبان گویا بخشیده.

هان ای برادران قدر میهمان گرامی تان بشناسید ومیزبانی و پذیرائی فرو نگزارید فرصت ازدست نداده ازدانش اوبهره یابید واز سخنانش توشه بیاندوزید ازنوازشها که در حق آن دوست گرانمایه مبذول می دارید مرا سرفراز و خرسند گردانید .

کسروی

قم دانشمند گرامی آقای برقعی

نگارش شیوائی که پرداخته‌اید اگر نبود که درستایش پیمان است بچاپش می پرداختیم و سرلوحه نگارشها میساختیم کنونهم اگر چاپش نکردیم نه پندارید که ارج وبهایش نشناختیم پیام دلنوازش دانسته گواهی پاکدلانه اش گرفتیم و بگنجینه پیمانش سپردیم .

اینکه درباره غرب « جعجعة ولااری طحنا » سروده اید از هرباره بجاست . « میچرخد وآرد بیرون نمیدهد » از بیرون همه‌جنبش و هیاهو و از درون همه بدبختی و درماندگی .

مرا خورسندی میفزاید از اینکه دانشمندانی از گوشه و کنار چشم بجهان باز کرده بسنجش نیك‌وبد میپردازند . این نه نیکوست که دانایان گوشه ای گرفته بخموشی گرایند ونادانان بمیدان داری برخاسته جهان از هیاهو پرسازند .

جهان باین گمراهی وسرگردانی چرا راه شناسان بخاموشی گرایند ؟! چرا براهنمائی برنخیزند ؟! چرا اختیار راهروان براهزنان باز گزارند ؟!

اینکه درنامه گرامی کلمه « میشوم » را غلط دانسته و ایراد گرفته اید حق باآن دانشمند است و من باشتباه خود اقرار دارم . درباره کلمه « ایمن » که تردید کرده اید شاید این کلمه هم از «غلطهای کهنه» باشد ولی چون کهنه است و بسیار بکاررفته وکلمه دیگری دربرابرش معروف نیست من آنرا بکار میبرم . درگلستان این کلمه بسیار آمده :

هرگز ایمن ز مار ننشستم . تابدانستم آنچه خصلت اوست

***

چوخوش گفت بکتاش باخیلتاش چودشمن خراشیدی ایمن مباش

* **

هر کرا رنج برسانی اگر درعقب آن صدراحت برسانی از پاداش آن یکرنج ایمن مباش که پیکان از جراحت بیرون آید و آزار در اندرون بماند.

خواستاران پیمان بخوانند

خوانندگان میدانند که با شماره آینده که شماره دوازدهم است ششماه نخستین سال یکم پیمان بپایان میرسد و سپس ششماه دومین آغاز خواهد شد.

در نتیجه آزمایش که در ششماه یکم کردیم میخواهیم در ششماه دومی یکرشته تغییرهایی درچگونگی مجله بدهیم تغییرهائیکه مقصود از آن بهتری و سودمند تری است.

یکی از آن تغییرها اینست که میخواهیم نوبت نشر پیمان را بجای ماهی دوبار ماهی یکبار قرار بدهیم بدینسان که دوشماره رایکی کرده نشر نماییم بعبارت دیگر دو چهل صفحه را دریکجا گرد آورده هشتاد صفحه بکنیم و هشت صفحه بر آنها افزوده هرشماره را در ۸۸ صفحه در آغاز ماه چاپ نماییم و چون این تغییر شاید ارتباطی بحقوق خواستاران مجله دارد از اینجهت پیش از وقت اعلان میکنیم که اگر کسانی ایرادی دارند بنویسند.

جهتی که مارا باینکار واداشته دو چیز است: یکی آنکه در حال کنونی بعلت کمی صفحه هرشماره ناگزیریم که مقالههارا بانجام نرسانیده یك نیم آن را بشماره دیگر نگاه بداریم و این ترتیب مارا از نوشتن

مقالهای مهم باز میدارد. دیگری آنکه «تاریخ پانصد ساله خوزستان» که در هر شماره یك جزو چاپ میکنیم بیم آن میرود که با اینحال تاآخر سال انجام نیابد. زیرا بخشی مهم که داستان یاغیگری شیخ خزعل خان و قضایای اخیر خوزستان است هنوز آغاز نشده. از سوی دیگر کاستن از دیگر مطالب که تاریخ را بیش از یکجزو در هر شماره چاپ کنیم مخالف آن تعهدی است که در آغاز کار نموده ایم و باحال کنونی افزودن صفحه برمجله ممکن نیست.

پس ناگزیریم که نوبت نشر مجله را بجای ماهی دوبار یکبار گردانیده و چون این ترتیب مارا از یکرشته مخارجی بی نیاز می سازد در قبال آن خواهیم توانست هرماهی هشت صفحه برمجله بیافزاییم و بدینسان کسر تاریخ را جبران نماییم.

بهرحال اگر خواستاران مجله ایرادی دارند بنویسند.

نمایندگان پیمان

اردبیل	آقای فیضی
اهواز	آقای نقشینه
بابل	آقای وحید شهابی شهمیرزادی
بیرجند	آقای ذبیح الله ناصح
تبریز	آقای خازنی وکیل رسمی عدلیه
رشت	تجارتخانه یك کلام
لنگرود	آقای میرزا علی آقای دیلمی
مشهد	آقای میرزا محمود خان کسرایی

رسید های اداره نزد آقایان فرستاده شده کسانیکه وجه اشتراك خود را به تهران نفرستاده اند در آنجا پرداخته رسید رسمی را دریافت کنند.